

علل اصلی و عوامل ایجاد نظریه سبک زندگی

در مطالعات کیفری و جرم شناختی

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۹/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۳/۲۸)

مرتضی مهدوی فر

چکیده

«سبک زندگی» امروزه عنوانی شناخته شده در مباحث جامعه شناختی و مطالعات فرهنگی به شمار می آید. این مفهوم گستره وسیعی از رفتارها، کنش های فردی، روابط فردی و اجتماعی، و مولفه های روانی و فرهنگی را شامل می شود؛ از جمله فعالیت های فیزیکی، اوقات فراغت، خواب و بیداری، روابط اجتماعی، روابط خانوادگی، معنویت، ایمنی و آرامش، تغذیه و... که هر کدام به منزله چارچوب و روشی برای آشکارسازی نوع حیات و زیست افراد به حساب می آیند. سبک زندگی، شیوه ای نسبتاً ثابت است که فرد اهداف خود را به وسیله آن پی می گیرد. این شیوه ها، حاصل زندگی دوره های مختلف زندگی فرد است اهمیت و ضرورت پرداختن به موضوع سبک زندگی به عنوان یکی از اشکال پیشگیری از جرم در این است که بررسی سبک ها و شیوه های زندگی بزه کاران و یا بزه دیدگان، می تواند تأثیرات زیادی در شناخت عوامل و زمینه های جرم خیز داشته و از این طریق، امکان پیشگیری و یا کاهش جرم را فراهم سازد. سبک زندگی بزه کاران و بزه دیدگان، اعم از نوع پرورش خانوادگی، شرایط و نحوه گذران زندگی روزمره، فرهنگ و نوع تفکر، سرگرمی ها و علایق شخصی، آرمان ها و ایده آل های فرد، نحوه استفاده از فضای مجازی و اینترنت، نوع بهره گیری از وسایل ارتباط جمعی، ارتباط با دوستان و گروه همسالان، باورهای مذهبی، و غیره همگی به عنوان شاخص های مهم سازنده سبک زندگی، میتوانند در تعیین مسیر زندگی فرد و اینکه جایگاه بزه و جرم در چنین زندگی ای چه می تواند باشد، موثر باشند.

واژگان کلیدی: جرم شناسی، سبک زندگی، مجرم، بزه کار، پیشگیری از جرم، کیفرشناسی

بخش اول: کلیات

در حوزه مسائل کلان مرتبط با جرم و جرم شناسی، موضوع «پیشگیری از جرم» جایگاهی خاص و کلیدی دارد. پیشگیری از جرم همواره یکی از مباحث عمده و مهم در زمینه حقوق کیفری بوده و در نظام حقوق کشورمان نیز شاهد این توجه ویژه بوده ایم. به طوری که طبق بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی یکی از وظایف اصلی قوه قضائیه «اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم...» تعریف شده است. پیشگیری از جرم می تواند ماهیتی کیفری و یا ماهیتی غیر کیفری داشته باشد. اما امروزه با توجه به اهمیت راهکارها و شیوه های اجتماعی و فرهنگی، توجه به رویکرد غیر کیفری پیشگیری، اهمیتی روزافزون یافته است. چرا که می توان با شناخت عوامل فرهنگی، راه کارهایی فرهنگی نیز برای پیشگیری از وقوع بزه کاری ها و ناهنجاری ها در نظر گرفت و این از تبعات حقوقی و جزایی و اجتماعی جرائم در جامعه می کاهد. این رویکرد، به طور عام، توجه به شاخه ای تحت عنوان «جرم شناسی فرهنگی» را در میان کارشناسان و متخصصان امر جرم و جزا گسترش داده که مبنای آن مطالعه و بررسی علل فرهنگی یا عامل شناسی فرهنگی جرم است. جرم شناسی فرهنگی شاخه ای عام و مادر است که می تواند نظریات مختلف و پراکنده جرم شناسی را حول محور فرهنگ در بر داشته باشد. چنانکه هر جا نظریه ای مربوط به خرده فرهنگ، تعارض فرهنگ ها، فرهنگ های ناشی از همزیستی اجباری، مهاجرت، شهرنشینی و ... مطرح می شود، می توان یک عامل فرهنگی را به عنوان زمینه ساز انحراف شناسایی نمود. یکی از حوزه هایی که در این زمینه جای بررسی و مطالعه ویژه دارد، موضوع «سبک زندگی» (LIFESTYLE) است. سبک زندگی، بر وجود روش های متفاوت زندگی تاکید داشته و مقایسه و شناخت و تحلیل «شیوه های گوناگون زندگی» در میان گروه های متفاوت جامعه را نشان می دهد. از همین رو سبک زندگی بر تمام مسائل زیستی یک فرد مثل خانواده، سبک ازدواج، نوع مسکن، مدل لباس، الگوی مصرف، نوع آشپزی و خوراک، تفریحات و نحوه گذران اوقات فراغت، کسب و کار، رفتار حرفه ای در محل کار، در دانشگاه و مدرسه، رفتار در فعالیت های سیاسی، رفتار در ورزش و رفتارهای

رسانه‌ای اطلاق می‌شود و بر نوع رفتار شخص با دیگران تاکید دارد. از همین رو به نظر می‌رسد بهره‌گیری از نظریه سبک زندگی می‌تواند دستاوردهایی برای مطالعات جرم‌شناختی و دستیابی به روش‌های پیشگیرانه جرم داشته باشد.

بخش دوم: بررسی مفهوم سبک زندگی

مفهوم «سبک زندگی» (LIFE STYLE) از زمره مفاهیم نوینی است که پژوهشگران حوزه جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی برای بیان پاره‌ای واقعیت‌های فرهنگی آن را مطرح کرده و به کار می‌برند و «دامنه بکارگیری آن در ادبیات علوم اجتماعی رواج زیادی یافته است تا جایی که این مفهوم، قابلیت جانشینی بسیاری از واژگان موجود از جمله مفهوم طبقه را داراست و می‌تواند گویای واقعیت پیچیده رفتارها و حتی نگرش‌های فرهنگی و اجتماعی در جامعه جدید باشد و حتی به‌کارگیری آن به‌جای مفاهیمی قومیت و ملیت را مطرح کرده‌اند.» (صالحی، ۱۳۸۷: ۲۲). این مفهوم نظام‌واره و سیستم خاص زندگی است که به یک فرد، خانواده یا جامعه با هویت خاص اختصاص دارد. این نظام‌واره هندسه کلی رفتار بیرونی و جوارحی است و افراد، خانواده‌ها و جوامع را از هم متمایز می‌سازد. سبک زندگی را می‌توان «مجموعه‌ای کم و بیش جامع و منسجم از عملکردهای روزمره یک فرد دانست که نه فقط نیازهای جاری او را برآورده می‌سازد، بلکه روایت خاصی را که وی برای هویت شخصی خویش بر می‌گزیند، در برابر دیگران مجسم می‌سازد.» (حاجیان، ۱۳۸۷: ۳۸) سبک زندگی کاملاً قابل مشاهده یا قابل استنتاج از مشاهده است. مصرف، معاشرت، لباس پوشیدن، حرف زدن، تفریح، اوقات فراغت، آرایش ظاهری، طرز خوراک، معماری شهر و بازار و منازل، دکوراسیون منزل و امثال آن، در یک بسته کامل از سبک زندگی ما قرار دارند. این جلوه‌های رفتاری ظهور خارجی شخصیت ما در محیط زندگی و نشانی از عقاید، باورها، ارزش‌ها و علاقه‌های ما است و ترکیب آنها ترکیب شخصیت فردی و اجتماعی ما را می‌نمایاند. بنابراین سبک زندگی شامل نظام ارتباطی، نظام معیشتی، تفریح و شیوه‌های گذران اوقات فراغت، الگوی خرید و مصرف، توجه به مد، جلوه‌های عینی شأن و منزلت، استفاده از محصولات تکنولوژیک، نحوه استفاده از صنایع

فرهنگی، نقاط تمرکز علاقه‌مندی در فرهنگ مانند دین، خانواده، میهن، هنر، ورزش و امثال آن می‌شود (میرحسن، ۱۳۸۵: ۴۶ به بعد). فهرست رفتارها، نوع چینش آنها، نحوه تخصیص وقت، ضریب‌ها و تأکیدها از جمله متغیرهایی هستند که در شکل‌گیری سبک زندگی دخیل‌اند. مثلاً سبک زندگی ثروتمندان و اشراف، سبک زندگی نظامی‌ها و کشاورزها، سبک زندگی آمریکایی، چینی، ایرانی، سبک زندگی دین‌داران یا حزب‌اللهی‌ها از لحاظ این متغیرها متفاوت است.^۱ از سوی دیگر باید توجه داشت که سبک زندگی، ترکیبی از صورت (سبک) و معنا (زندگی) است. رفتاری برآمده از باورها و پسندها و مبتنی بر دیدگاهی مصرح و آگاهانه یا غیرمصرح و نیمه خودآگاه در فلسفه حیات است. سبک زندگی را نمی‌توان از باورها و ارزش‌ها بریده دانست. ظواهر زندگی حاصل آن باورها و پسندها است. از سوی دیگر مجموعه عناصر زندگی وقتی به سبک زندگی تبدیل می‌شوند که به حد نصاب انسجام و همبستگی رسیده و همخوانی و تناسب داشته باشند. مجموعه‌ای در هم از چندین نوع منطق و مدل، سبک زندگی نیست. مثلاً نظام ارتباطی باید با نظام معیشتی، نظام اعتقادی، نظام فرهنگی و نظام مصرف تناسب داشته باشد. این تناسب باید پایدار بماند. انسجام موقتی که تحت تأثیر جو اجتماعی خیلی زود از بین رود سبک زندگی را پدید نمی‌آورد. همچنین باید به این نکته توجه داشت که «در پدید آمدن سبک زندگی اکثر عناصر، اختیاری است.» (GOVER, 2004: ۱۷۷) اگر فردی در یک اردوگاه کار اجباری یا در اسارت و تحت فشار بیرونی، مجبور به رفتار بر اساس نوع خاصی از زیستن شود، سبک زندگی ندارد. سبک زندگی باید انتخاب شود و شخص فعالانه در تعریف و چینش و معماری آن بر اساس نظام اعتقادی و ارزش‌های مشارکت داشته باشد. البته رسانه‌ها دائماً تصویرهای جدید سبک زندگی را منتشر می‌کنند و ذهن‌ها و دل‌ها را برای انتخاب آن برمی‌انگیزند. بنابراین سبک زندگی قابل ایجاد و قابل تغییر

^۱. برخی گفته‌اند الگوی مصرف قابل مشاهده‌ترین و بهترین شاخص سبک زندگی است و قادر است بیشترین ارتباط را میان افراد و موقعیت اجتماعی وی برقرار سازد و از این منظر اهمیت تحلیلی بیشتری دارد (ر.ک: بنت، ۱۳۷۹: ۹۷). اما باید دانست تحلیل سبک زندگی به بررسی الگوهای مصرف مادی یا فرهنگی محدود نمی‌شود. زندگی عناصری بیش از مصرف را نیز در بر دارد، گرچه مصرف، قابل مشاهده‌ترین و ملموس‌ترین رفتار انسان جدید است.

است؛ زیرا نوعی انتخاب شخصی و آیین فردی است. نوعی طراحی است که می‌توان آن را نقد کرد و می‌توان آن را درانداخت. گرچه شرایط اجتماعی ممکن است تغییر و تحول در سبک زندگی را بسیار دشوار گرداند. سبک زندگی به یک نوع هویت اجتماعی ختم می‌شود. پدیدارشناسان فرهنگی تاکید می‌کنند که سبک زندگی برای افراد شخصیت می‌سازد (به نقل از چاووشیان، ۱۳۸۲: ۷۶)؛ یعنی فرد کلاس هویتی خود را با نوع ارتباطات، نوع شغل، سبب مصرفی و سایر ظواهر انتخابی خود، معرفی می‌کند. از سوی دیگر، فرد بر اساس سبک زندگی (یعنی چیزی که می‌خورد و می‌پوشد، جایی که زندگی می‌کند، ماشینی که سوار می‌شود و کسانی که حشر و نشر دارد و...) آرام آرام به رفتارهایی عادت می‌کند و از درون شکل می‌گیرد. این موضوع باعث می‌شود که نظام ارزشی خاصی نیز برایش درونی شود.

بخش سوم: ویژگی‌های سبک زندگی و علل تفاوت سبک‌های مختلف

سبک زندگی تحت چه عواملی قرار دارد؟ چگونه شکل می‌گیرد؟ و چه دست‌های هدایتگر پنهانی آن را مدیریت می‌کند؟ بی‌گمان اقشار پیشتاز جامعه مانند عالمان، اساتید برجسته دانشگاه، حاکمان و بزرگان، نخبگان علمی و فرهنگی و ورزشی و هنری در شکل‌دهی به سبک زندگی بسیار مؤثرند. البته میزان دریافت و ضریب تأثیرگذاری هر یک از این گروه‌ها متفاوت است. همچنین در یک مقیاس وسیع‌تر سبک زندگی توده جامعه ما به شدت تحت تأثیر رسانه‌های تصویری است. در دنیای مدرن، رسانه‌ها ارتباط فراوانی با زندگی پیدا کرده‌اند. آمارها نشان می‌دهد که تقریباً در سراسر دنیا پس از «خواب» و «کار برای تأمین معاش» استفاده از رسانه‌ها سومین کاری است که بشر انجام می‌دهد و مصرف رسانه‌ای از محوری‌ترین عناصر زندگی شده است. از سوی دیگر سبک پذیری زندگی با شکل‌گیری فرهنگ عامه ارتباط نزدیک دارد. به عبارت دیگر «نوع فرهنگ و شکل هویت‌پذیری افراد یک جامعه است که سبک زندگی آنها را آشکار می‌سازد.» (فاضلی، ۱۳۸۲: ۷۵) بنابراین می‌توان شناخت لازم در مورد فرهنگ یک جامعه را از طریق شناخت سبک زندگی آن جامعه به دست آورد. به این معنی که باید نسبت به اشکال سبک داده شده زندگی مردم در آن جامعه، شناخت پیدا کرد.

بدین معنا زندگی فردی، زندگی خانوادگی، زندگی اجتماعی، طبقات و اقشار جامعه، حکومت و نهایتاً حیات جمعی جامعه در عرصه بین الملل همگی سطوح و مقیاس هایی هستند که می توان بحث سبک زندگی را با توجه به آنها ملاحظه و ارزیابی کرد. زمانی که فرهنگ و هویت یک جامعه دستخوش شکل خاصی از گفتمان فرهنگی می شود، به تبع آن سبک زندگی افراد و خانواده ها و اقشار و طبقات آن جامعه نیز از این گفتمان تاثیر می پذیرد. حتی حیات سیاسی و مناسبات بین المللی آن جامعه نیز متأثر از همین گفتمان است. به عنوان مثال در جامعه ما که گفتمان دینی یک گفتمان مسلط است، سبک زندگی افراد، خانواده ها، طبقات و اقشار اجتماعی، و حتی رفتار و منش دولتمردان نیز همه از آموزه ها و فرهنگ دینی برمی خیزد. از این رو گفتمان سبک زندگی حاکم بر جامعه به مثابه منبع تغذیه فکری و فرهنگی یک جامعه است. «افراد جامعه الگوهای زندگی خود را از باورهای مسلطی می گیرند که این گفتمان عام ایجاد کرده و از طریق نهادها و رسانه ها و مناسبات اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه منتشر و همه گیر می سازد.» (شهابی، ۱۳۸۷: ۴۳) چنانچه بخواهیم سبک زندگی را در یک جامعه مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، در واقع باید ظهور و انتشار این گفتمان در مقیاس های فردی و جمعی را بررسی کرده و نوع اثرپذیری افراد و خانواده ها و به طور کلی جامعه را از آن پیگیری کنیم.

بخش چهارم: سبک زندگی و تاثیر آن بر سلامت فردی و اجتماعی

«هویت فردی» (PERSONAL IDENTITY) از طریق مراحل مختلف فردی شکل داده می شود و توسعه می یابد. از طریق هویت فردی است، که یک فرد می تواند به تنهایی و دور از دیگران ظرفیت لازم برای زندگی را درون خود ایجاد کند. ظرفیتی که نهایتاً منجر به شکل گیری شخصیت فرد می شود. لذا اولین کارکرد هویت، تثبیت شخصیت فرد است. منظور از شخصیت همان ویژگی ها و مشخصه هایی است، که فرد باور دارد، و تنها و تنها منحصر به خودش است. در این حالت، «هویت به عنوان ابزاری در راستای تقویت و تثبیت مفاهیم فرد در مورد خودش عمل می کند.» (پرویزی، ۱۳۷۹: ۵۵) لذا در نتیجه تثبیت هویت فردی است، که

یک فرد می تواند در مورد خودش صحبت کند و به دیگران بگوید، که واقعاً چه کسی است؟ هویت فردی شامل تجارب، افکار، رویاها و آرزوهایی است، که در مقایسه با دیگر تجارب و افکار، توسط فرد تفسیر شده، ادراک می شوند. بنابراین هویت شخصی را می توان به عنوان سیستمی منحصر به فرد از روابط میان تجارب، افکار، رویاها، امیدها و آرزوها تعریف کرد. هویت کارکرد اجتماعی نیز برای فرد دارد. جدای از اینکه هر فرد مایل است، هویت فردی و منحصر به فرد خود را داشته باشد، اغلب مردم تمایل دارند، تا به عنوان عضوی از جامعه و فرهنگ رایج در آن جامعه قلمداد شوند و در یکی از گروه های متنوعی که در آن جامعه وجود دارد، عضویت داشته باشند. لذا از طریق هویت اجتماعی است که یک فرد می تواند به عضویت گروه های مختلف درآمد و نقشهایی را که در این گروه ها از وی انتظار می رود، فرا گیرد و اجرا کند. این جنبه از هویت باعث می شود فرد با بافت های اجتماعی گوناگون هماهنگ و یکپارچه شود (میرعمادی، ۱۳۷۸: ۳۱). همچنین از سوی دیگر هویت افراد در یک جامعه از طریق سبک زندگی انتخابی آنها تولید و بازتولید می شود. این سازوکار بیش و پیش از هر چیز، از خلال درونی کردن رفتارها و باورها، در ظرف روزمرگی عمل می کند. بدین ترتیب افراد و گروه ها اغلب به صورت ناآگاهانه و بدون آنکه نیازی به فشار بیرونی باشد، همان گونه رفتار می کنند که باید، و از این طریق سیستم موجود را دایماً و در هر لحظه بازتولید می کنند. هر اندازه این سازوکارها درونی تر شود، سیستم تضمین بیشتری برای تداوم خود دارد. و بر عکس هر اندازه به جای درونی شدن از سازوکارهای قدرتمدارانه و بیرونی-برای نمونه از یک سیستم کنترل و الزام اجتماعی برای تحمیل یک شیوه زندگی خاص- استفاده شود، سیستم شکننده تر، تداوم آن ضعیف تر و واقعیت آن سطحی تر می شود.

بخش پنجم: مبانی نظری و روند تاریخی شکل گیری نظریه وضعی

از زمان ظهور تفکر علمی در مورد جرم و پیشگیری، تمام توجه جرم شناسان متوجه شخص مجرم و شیوه های مهار بزهکاری یا اصلاح و درمان مجرمین بود. بر این اساس سنگ بنای

سیاست جنایی را چه در بعد کیفری و چه غیر کیفری، مرتکب جرم تشکیل می داد. اما از چند دهه قبل یعنی از سال ۱۹۴۰ که گروهی از جرم شناسان به دنبال حل معمای بزهکاری و علت شناسی جرم، پژوهش های خود را بر روی کنشگر دیگر بزهکاری، یعنی «بزه دیده» که در واقع، خود به تنهایی بازیگر نیمی از صحنه جرم می باشد متمرکز نمودند، جزء در مورد جرایم بدون قربانی، جرم را به عنوان یک رابطه بزهکار و بزه دیده مورد توجه قرار دادند. برای وقوع یک جرم تقارن سه عنصر ضروری است، این سه عنصر عبارتند از:

۱- وجود یک مرتکب با انگیزه

۲- مهارت و ابزار لازم برای ارتکاب جرم

۳- وجود یک آماج محافظت نشده.

مبارزه با عناصر اول و دوم در عمل غیر ممکن است؛ زیرا همه مجرمین بالقوه شناخته شده نیستند تا میل و انگیزه آنان برای ارتکاب جرم قابل سرکوبی باشد. ضمن اینکه سرکوبی آنان ممکن است با نقض موازین حقوق همراه باشد. اما در مورد ابزارهای ارتکاب جرم ممنوع کردن همه آنها غیر ممکن است. باین ترتیب تنها راه مبارزه، تقلیل موقعیت های ارتکاب جرم برای مجرمین است. همچنین، در زمینه پیشگیری غیر کیفری می توان با کاهش یا حذف عوامل جرم زای محیطی و فردی، بطور مستقیم از مجرم شدن افراد پیشگیری نمود (هندری و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۷۴). بنابراین، کلیه تدابیر پیشگیری برای ارتکاب جرم می بایست به عنوان سیاست جنایی یک دولت مطرح باشد و برای رسیدن به این هدف نیز، دولت می تواند از همیاری و مشارکت گسترده مردم، بهره مند گردد. اما اولین کسی که به رابطه میان جرم و محیط فیزیکی اشاره کرد «وود» بود. وی معتقد بود که پیشرفت در امر ساختمان سازی منجر به ایجاد موانع و محدودیت هایی در روابط ساکنین می گردد. نظریات وود، اسکار نیومن را به مطرح نمودن نظریه «فضای قابل دفاع» ترغیب نمود (فرجی، ۱۳۸۶: ۵۶). نیومن، که یک مهندس معماری بود طراحی ساختمان هایی را که به صورت مجتمع ساخته شده بودند را به دلایل مختلف مورد

انتقاد قرار داد. وی ادعا می کرد که چنین مجتمع هایی به خاطر داشتن ورودی و خروجی های متعدد و محوطه های عمومی و کنترل نشده از سایر انواع ساختمان ها در برابر برخی جرایم مثل سرقت آسیب پذیرترند. نیومن پیشنهاد کرد که این گونه معایب با افزایش کنترل و کاهش راه های فرار مرتکبین و حذف یا استفاده مفید و بهینه از محیط ها و ممرهایی که عبور و مرور در آنها کم است قابل رفع است (همان: ۵۹). نیومن معتقد بود که تغییرات حاصله در شکل و نقشه محیط، قادر است گرایش ها و نگرش های پنهان ساکنان آپارتمان ها را در حفظ حریم شان آشکار ساخته و آنها را به در پیش گرفتن رفتارهای مناسبی، برای مراقبت از حقوق و اموالشان وادار نماید. این قبیل رفتارها، به مرور زمان و در اثر تکرار، به صورت جزئی از فعالیت ها و عادات روزمره آنان در می آیند و می توانند به عنوان عامل مهمی در برابر رفتارهای ضد اجتماعی عمل کنند. به اعتقاد طرفداران رویکرد وضعی از جرم، چنین یافته هایی توسط تئوری های متقدم (اشاره به مکاتب کلاسیک و پوزیتیویسم خصوصا از نوع لمبروزویی آن) قابل درک، تبیین و تفسیر نیست. زیرا چنین منظرهایی از جرم و ارتکاب آن، به رغم اشاراتی که به تأثیر جزئی عواملی از این دست در رفتار و تصمیم گیری انسان ها داشته اند اما تأثیر دراز مدت عوامل زیستی- روانی، تربیتی، فرهنگی و امثال آن در شکل گیری و جهت رفتار انسان و خصوصا تصمیم گیری های او تعیین کننده تر میدانند. این برداشت با زیر بنای فکری رویکرد وضعی و تأکید و تکیه آن بر تأثیر عوامل گذرا و وضعی در ارتکاب جرم و نحوه پیشگیری از آن فاصله زیاد و تفاوت اساسی دارد (همان: ۶۰). به رغم منطق به ظاهر قوی چنین تفاوتی و عدم پذیرش تأثیر عوامل موقتی و وضعی مثل زمان و مکان یا موقعیت بزه دیده یا کیفیت تأثیر فرصت مجرمانه و بزه دیده بر وقوع جرم و نهایتا ترکیب آنها به صورت یک تئوری قوی برای پیشگیری از وقوع جرم از سوی تئوری های سنتی یا دست کم عدم توجه کافی به آنها، تحقیقات جدید صحت تأثیر قابل توجه اینگونه عوامل را تأیید کرده و لذا بازبینی در دیدگاه های قبلی نسبت به آنها اجتناب ناپذیر می نماید. مثلا در تحقیقی در سال ۱۳۲۵ توسط شخصی به نام «برت» نشان داده شد که مدت طولانی تر ساعات تاریکی در زمستان نرخ جرایم علیه اموال را بالا میبرد. همچنین مطالعات و تحقیقات پیرامون دزدی از خانه

ها نشان داده که بیشتر مرتکبین اهمیت زیادی به دوری از خطر دستگیر شدن یا حتی دیده شدن توسط دیگران و همچنین نحوه انتخاب هدف مورد نظر خود می دهند (میرحسن، ۱۳۸۵: ۷۳). دومین نسل از نظریه پردازان پیشگیری محیطی در مدل های پیشگیری از جرم خود متغیرهای اجتماعی و فرهنگی را به هم پیوند زدند و تئوری «فضای قابل دفاع» را در قالب یک طرح ابتکاری مهم، تحت عنوان «پیشگیری از جرم از طریق طراحی محیطی» آزمایش نمودند. این نظریه را به «جفری» نسبت می دهند و اساسی ترین اصول این نظریه را «فرصت، هدف، ریسک و تلاش» تشکیل می دهد، یعنی فرصت ارتکاب جرم تابعی است از یک هدف، خطر، تلاش و سود. به عبارت دیگر هنگامی که خطر ارتکاب جرم از منافع حاصل از آن بیشتر باشد، جرم تقلیل می یابد. هدف نهایی این طرح تقلیل وقوع جرم از طریق بهبود کیفیت زندگی افراد ساکن یک محله است. دانشمندانی که پیرو این نظریه هستند معتقد به ایجاد تغییرات در محیط فیزیکی و اجتماعی، براساس چهار اصل پیشگیری از جرم که عبارتند از:

۱ - کنترل دسترسی، ۲- مراقبت، ۳- حمایت از اقدامات ایمنی و ۴- تقلیل انگیزه ها جهت کاهش ارتکاب جرایم می باشند (فرجی، ۱۳۸۶: ۷۶).

نظریه دیگر، نظریه «انتخاب معقول» است که برگرفته از تحلیل اقتصادی از جرم است. طبق این نظریه، بزهکار بالقوه انسان متعارفی فرض می شود که در پی کسب سود از طریق انجام عمل مجرمانه است. بنابراین معمولاً گزینه ای انتخاب می کند که منفعت بیشتری دربرداشته باشد. این نظریه از دیدگاه «بتام» گرفته شده و یکی از نقاط ضعف این نظریه، این است که بزهکاران اتفاقی، آنی و بزهکار مختل المشاعر را در بر نمی گیرد. همچنین بزهکاران معتاد و ولگرد را نیز در بر نمی گیرد؛ زیرا مرتکبین آن به دنبال سود خاصی نیستند، بلکه منش و رفتار فرد است که او را به اعتیاد یا ولگردی می کشاند. همچنین می توان به نظریه «فعالیت روزمره» اشاره کرد که معتقد است جهت وقوع یک جرم، سه عنصر زیر ضروری است:

۱- بزهکار بالقوه با انگیزه، ۲- بزه دیده یا هدف مناسب و ۳- عدم وجود یک محافظ توانمند و کارآمد، این سه عنصر باید در یک زمان و مکان با یکدیگر تلاقی نمایند؛ یعنی «ارزش، بی کنشی، حجم و دسترسی» مثلاً اشیاء با حجم کم و ارزش زیاد که همه کس به آنها دسترسی ندارد و به آسانی می‌توان آن‌ها را جابجا کرد، اهداف مطلوب در جرایم مالی هستند.

بخش ششم: تاثیر سبک زندگی مجرم بر احتمال ارتکاب جرم

همان طور که پیش از این اشاره شد، در نظریه سبک زندگی، محققان در پی فهم این مساله اند که چرا برخی گروه‌های خاص از مردم بیش از دیگران در خطر بزه دیدگی قرار دارند. پاسخ آن‌ها این بود که شیوه زندگی افراد به نرخ‌های متفاوت مجرم‌زایی می‌انجامد. این شیوه‌های زندگی به وسیله فعالیت‌های روزانه در زمینه کاری و تفریحی، شکل می‌گیرد. (کوسن، ۱۳۸۵: ۲۵۸) طبق این نظریه، هر قدر یک فرد شیوه زندگی بازتری داشته باشد یعنی فعالیت‌های شغلی و تفریحی و اوقات فراغت وی بیشتر باشد احتمال بزه دیده شدن او بیشتر است. هر چه قدر یک شخص با افراد بزهکار یا با محیط‌های مجرمانه یا محیط‌های خطرناک یا در زمانهای خطرناک بیشتر رفت و آمد کند شانس بزه دیدگی خود را افزایش می‌دهد. کسانی که در مرکز شهر زندگی می‌کنند نسبت به کسانی که در محله‌های دوردست زندگی می‌کنند بیشتر شانس بزه دیدگی دارند. نظریه سبک زندگی در واقع چنین عنوان می‌کند که مردان (ترجیحاً جوان و ترجیحاً مجرد و ترجیحاً شهرنشین و بیکار یا کم‌درآمد) بیشتر در معرض بزه دیدگی هستند. بزهکاران، این سیبل‌ها را انتخاب می‌کنند. افراد مسن کمتر بزه دیده می‌شوند، چون شیوه زندگی آن‌ها بسته‌تر و محتاطانه‌تر است. همچنین است وضع زنان زیرا آن‌ها می‌دانند که سیبل جرم هستند، لذا احتیاطات لازم را به عمل می‌آورند. به عبارت دیگر، سبک‌های زندگی به وسیله سه عامل پایه‌ای تحت تأثیر قرار می‌گیرد:

۱- «نقش های اجتماعی» که به وسیله مردم در جامعه ایفاء می شود؛ مثلاً جوانان احتمال بیشتری برای بزه دیدگی را دارند، زیرا دارای نقش های اجتماعی هستند که نیازمند فعالیت های اجتماعی پیاپی در خارج از منزل به ویژه شب است.

۲- «موقعیت در ساختار اجتماعی»: هرچه یک فرد از موقعیت بالاتری برخوردار باشد، خطر بزه دیدگی او پایین تر است و این به دلیل نوع فعالیت هایی است که فرد انجام می دهد و مکان هایی است که در آن رفت و آمد می کند.

۳- سومین عامل «جزء عقلانی» است که در آن، تصمیمات در مورد اینکه چه رفتارهایی مطلوب است گرفته می شود. مثلاً جوانان با انتخاب درگیر شدن در فعالیت های با سطح خطر بالا مانند رفتن به باشگاه های شبانه، احتمال بزه دیدگی خویش را افزایش می دهند.

بخش هفتم: سبک زندگی راهکار پیش بینی کننده خطر بزهکاری یا بزه دیدگی

مباحث مربوط به پیشگیری وضعی از جرم به عنوان راهکار جدید پیشگیرنده از بزهکاری و جانشین گونه های متعارف پیشگیری از جرم (به ویژه پیشگیری اجتماعی که به نظر برخی جرم شناسان کارنامه نامطلوبی از خود به جای گذاشته است) در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی عمدتاً در انگلستان مطرح، نظریه پردازی و اجرا شده است. پیش از این توضیح داده شد که اقدام های وضعی پیشگیرنده، ناظر به اوضاع، احوال و شرایطی است که مجرم را در آستانه ارتکاب جرم قرار می دهند. این اوضاع و احوال که در جرم شناسی وضعیت های ماقبل بزهکاری یا وضعیت های پیش جنایی نام دارند، فرایند گذار از اندیشه به عمل مجرمانه را تحریک یا تشدید کرده و نقش تعیین کننده ای در آن ایفا می کنند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳: ۵۸۰). ریموند گسن معتقد است که هدف پیشگیری وضعی، تحدید موقعیت های جرم است. او اضافه می کند در وسیع ترین معنا، این رهیافت متضمن تلاش گسترده ای است برای اینکه قربانیان احتمالی با تقلیل آسیب پذیری شان از راه تبدیل آنان به آماج های غیرقابل اصابت یا استمداد از خدمات خصوصی تأمینی در برابر جرم حمایت شوند. پس موضوع،

عبارت است از محدود کردن موقعیت های ارتکاب جرم. ژرژ پیکا پیشگیری وضعی را اقدام به محدود کردن فرصت های ارتکاب جرم با مشکل تر کردن تحقق این فرصت برای مجرمان بالقوه می داند (پرویزی، ۱۳۷۹: ۱۶-۱۵) بنا به تعبیری دیگر، از دید جرم‌شناسان بحث پیرامون پیشگیری وضعی مبتنی بر نظریه هایی است که در قالب نظریه فرصت های مجرمانه و انتخاب عقلانی جرم قرار می گیرند. اگر فرصت های ارتکاب جرم را عامل قاطع عمل مجرمانه بدانیم، مسلماً پیشگیری از بزهکاری را باید اقدامی علیه فرصت های جرم به منظور حذف یا دست کم کاهش آنها تصور کنیم. در نهایت می توان از تعریف ران کلارک (۱۹۹۲) به عنوان یکی از مهم ترین و پرتعدادترین تعاریف پیشگیری وضعی جرم یاد کرد پیشگیری وضعی جرم به رویکرد پیشگیرانه ای اشاره دارد که به جای بهبود جامعه یا سازمان های آن، به طور ساده بر پیشگیری وضعی از کاهش موقعیت های جرم مبتنی است، از طریق سه روش کلی زیر موجب کاهش جرم می شود (گراهام، جان، ۱۳۹۱):

۱- طراحی محیط های امن؛

۲- سازمان دهی روش های کارآمد؛

۳- گسترش محصولات مطمئن و بی خطر نظیر ماشین ها، رادیو و ... که سبب سخت تر شدن ارتکاب سرقت و سوءاستفاده های احتمالی شود. پیشگیری وضعی مبتنی بر دو نظریه فرصت و انتخاب عقلانی است. به هر حال ترکیب این نظریه ها به یک شکل، رهیافت نظری منحصر به فردی را به وجود می آورد. کلارک این رهیافت نظری را با آنچه که او بنیادهای وضعیتی جرم شناسی سنتی می داند، مقایسه می کند که در آن علت های جرم به وقایعی که در گذشته فرد رخ داده است، بر می گردد. در عوض کلارک می گوید، نظریه پیشگیری وضعی جرم، مبتنی بر این نظر است که انگیزه جرم در نتیجه (و نه بیشتر) ترکیب متغیرهای موقعیتی بینایی، ویژگی های منحصر به فرد گذشته افراد و عوامل مربوط به زندگی حال حاضر آنها ایجاد می شود. در نظریه سبک زندگی، الگوی پیشگیرانه، بر اساس مفهوم خطر دنبال می شود. از این

منظر بسیار ضروری است که روشن شود چرا برخی از گروه های انسانی بیشتر از دیگران در معرض خطر بزه دیدگی قرار دارند. طبعاً اگر بتوان این عوامل را بازشناسی کرد، می شود از آن به عنوان یک عامل بازدارنده و پیشگیرانه در بحث بزه بهره برد. فردسون و گاروفالو بر این باورند که الگوهای عملکرد یا شیوه سبک زندگی افراد، تحت تأثیر سه عامل قرار دارد که در زیر معرفی می شود:

۱- نقش اجتماعی: اولین عامل، نقش اجتماعی افراد در جامعه است. به عبارت دیگر اینکه فرد دارای چه نقشی در جامعه بوده و بر اساس آن نقش چه روابط و مناسباتی با دیگر افراد و اقشار اجتماعی دارد، تبعات جرم شناختی مختلفی را به همراه خواهد داشت.

۲- موقعیت فرد در ساختار اجتماعی: عنصر دوم، موقعیت فرد در ساختار اجتماعی است. معمولاً هر چه قدرت موقعیت فرد بالاتر باشد، خطر بزه دیدگی کمتر است.

۳- عقلانیت: پیش از این نیز اشاره کردیم که عامل «عقلانیت» عامل مهمی در افزایش یا کاهش احتمال بزهکاری یا بزه دیدگی است. عقلانیت سبب می شود افراد درباره اینکه چه رفتارهایی مطلوب و چه رفتارهایی ناپسند است، روش های مختلفی اتخاذ کنند.

بنابراین، طبعاً می توان با ملاحظه عواملی همچون نقش اجتماعی فرد، موقعیت اجتماعی او و میزان عقلانیتی که در زندگی روزمره به کار می گیرد، احتمال بزهکاری یا بزه دیدگی او را پیش بینی نمود، و تمهیدات لازم را برای رفع خطر لحاظ کرد. به بیان دیگر، با در نظر گرفتن متغیرهایی که مطرح شد (نقش اجتماعی، موقعیت در ساختار اجتماعی، عقلانیت)، می توان میزان احتمال بزه دیدگی افراد قابل پیش بینی کرده و کاهش داد. به عنوان مثال کسانی که به واسطه نقش و موقعیت اجتماعی شان، تعامل بیشتری با مجرمان و مکان های جرم خیز دارند، خطر و احتمال بزه دیدگی شان بیشتر است و برعکس، افرادی که متعلق به طبقات بالای اجتماع بوده و به واسطه شیوه و سبک زندگی شان با مجرمان و محل های جرم خیز سروکاری ندارند، با خطر بزه دیدگی کمتری مواجه هستند. (اکبری، ۱۳۸۰: ۸۶۹)

بخش هشتم: سبک زندگی بزه دیدگان و تاثیر آن در بزه دیدگی

همان طور که در بخش قبلی اشاره شد، عوامل مختلفی همچون نقش و جایگاه اجتماعی و عقلانیت، به عنوان شاخص های تعیین کننده سبک زندگی افراد در جامعه، می تواند در بزه دیدگی آنها موثر بوده و شناسایی این مساله می تواند به عنوان یک شاخص پیشگیرانه، به کاهش جرم و بزه در جامعه کمک کند. در ادامه به برخی از مهم ترین انواع سبک زندگی موثر در بزه دیدگی اشاره می شود:

الف) بزه دیدگان ناآگاه

بر اساس نوع سبک زندگی افراد، می توان گفت که برخی از بزه دیدگان در فرآیند وقوع جرم از جایگاه بالاترین برخوردارند و حتی تجربه بزه دیدگی شان را باید جدی تر گرفت. این دسته از بزه دیدگان که در تحقق جرم هیچ نقشی نداشته اند و ناخواسته قربانی جرم شده اند را بزه دیدگان بی گناه می نامند و از آنها به بزه دیدگان ایده آل نیز یاد شده است. این دسته از بزه دیدگان بدون هیچ گونه انگیزه قبلی و حتی علم، نسبت به اینکه ممکن است قربانی جرم قرار بگیرند، قربانی می شوند و این خود می تواند ناشی از عوامل گوناگونی باشد. عواملی تحت شرایط ویژه ای چون سن (صغر و سالمندی)، وضعیت اجتماعی (مهاجران)، شغل و غیره که به نوعی استعداد خاص و آمادگی لازم برای بزه دیده شدن را در فرد ایجاد می کند و گروه دیگر از عوامل که استعداد ذاتی برای بزه دیدگی را در فرد ایجاد می کنند؛ که اصطلاحاً به آن بزه دیدگان مادرزاد می گویند.

۱- استعداد بزه دیدگی تحت تأثیر شرایط ویژه

سالمندان و به ویژه زنان سالمند و کودکان نمایانگر بزه دیده ناآگاه یا ایده آل هستند، کسانی که ناتوان و آسیب پذیر و بی گناه بوده و شایسته و نیازمند کمک و مراقبت هستند. در بزه دیدگی کودکان، اصولاً جرایم غیر عمدی و مالی مستثنی هستند و بیشتر سوء رفتارهای عمدی و بی توجهی های غیر متعارف مورد توجه است. به عبارتی طفولیت به خصوص در طبقات فقیر

با رفتارهای بد، بهره برداری و سوء استفاده جنسی همراه است. (ریموند ۱۳۸۸: ۱۴۸) حتی بزه دیدگی های غیرمستقیم علیه کودکان بیشتر اتفاق می افتد؛ چرا که آنها ممکن است شاهد وقوع جرمی بوسیله یکی از اعضای خانواده علیه دیگری باشند یا شاهد جرمی باشند که توسط غریبه ها علیه اعضای خانواده ارتکاب می یابد؛ حتی اگر این جرایم را هم مشاهده نکنند باز می توانند تحت تأثیر عوارض جرایم ارتكابی قرار بگیرند مثلاً از وقوع سرقت از منزل تأثیر بپذیرند. این جرایم به عنوان جرم مستقل علیه کودکان در نظر گرفته نمی شود ولی می تواند آثار منفی روی کودکان داشته باشد. کهنولت نیز خطر کشته شدن و موضوع سرقت قرار گرفتن را چند برابر می کند. به عنوان مثال در جرم کیف زنی بیشتر قربانیان را سالمندان تشکیل می دهند که این دسته با توجه به وضعیت فیزیکی و اجتماعی خود قربانی جرم شده اند و خود در آن هیچ نقشی نداشته اند. عامل دیگری که می توان مطرح کرد، شغل است. در هر پیشه ایی مقدار خطر قربانی زایی وجود دارد. برخی شغل ها خطر بزه دیدگی بالاتری نسبت به بقیه دارند و قابل فرض است که محیط کار، یک محیط مناسب برای جرم فراهم می کند؛ چرا که محل کار کمتر امن بوده و مکان های عمومی و نیمه عمومی بیشتری دارد. (جلالی ورنامخواستی، ۱۳۸۶ : ۴۷۸) به عبارت دیگر اشکال مختلف بزه دیدگی یکی از مخاطرات شغلی محسوب می شود که افراد شاغل در بخش های مختلف ممکن است به آن دچار شوند. مثلاً کارکنان بانک ها را خطرات سرقت بانک تهدید می کند، همچنین خطر سرقت در کمین داروخانه داران و افرادی که در سوپرمارکت ها کار می کنند می باشد. خطر گروگان گرفته شدن در کمین افرادی همچون دیپلمات های خارجی است و خلبانان هواپیماها را خطر هواپیماربابی و یا حتی انفجار هواپیما تهدید می کند. افرادی همچون پلیس، زندانبان که شغل آنها اقتضاء می کند تا با بزهکاران درگیر باشند مستعد و دارای زمینه بزه دیدگی های جدی هستند. حتی آن دسته از افرادی که در کارهای غیرقانونی شرکت دارند خیلی بیشتر از افراد عادی مستعد بزه دیدگی هستند. (بورگ، والتر و همکاران، ۲۰۰۴ : ۴۵) علاوه بر این، مباحث اقلیت ها (نژادی و قومی و دینی) نیز نقش بسزایی در بزه دیدگی افراد دارند. نقطه پیوند بزه دیدگی اقلیت ها جرم های برخاسته از نفرت هستند که در برخی از کشورها برای آن دسته

جرم ها، که به دلیل نژاد، قومیت، مذهب یا خاستگاه ملی بزه دیده برانگیخته می شوند، بکار برده می شود. به عنوان مثال در این زمینه نتایج پژوهش ها در آمریکا نشان داده است که هر دو اقلیت آسیایی و سیاهان آفریقایی بیش از سفیدها از بزه دیدگی رنج می برند. این درحالی است که میزان بزه دیدگی سیاهان بیش از آسیایی هاست. (هاستینگ، رس، ۴۵۸) موارد بیان شده نشان می دهد که در بسیاری از موارد بزه دیدگان بدون آنکه نقشی در ارتکاب جرم داشته باشند قربانی آن می شوند. افزودن بر عوامل یادشده این احتمال نیز وجود دارد که برخی از این دسته از بزه دیدگان در گروه بزه دیدگان اتفاقی قرار بگیرند که برحسب اتفاق در مسیر بزهکار قرار گرفته و جرم نسبت به آنها به وقوع پیوسته است. به دیگر سخن انتخاب بزه دیدگان در این فرض از دو قاعده کلی خارج نیست :

احتمال نخست: بزه دیدگی اتفاقی که فرد بزه دیده به علت حضور در یک محل خاص و یا در یک پست خاص ناخواسته قربانی جرم می شود.

احتمال دوم: گرایش شخص بزهکار در انتخاب بزه دیده. در این فرض بزهکار بنابر عقاید شخصی خود و یا به تناسب گروهی که در آن قرار گرفته است و این امر نیز ناشی از همان گرایش های شخصی است مرتکب جرم علیه افراد خاص می شود. به عنوان مثال ممکن است فردی در کودکی از سوی معلم خویش مورد بدرفتاری قرار گرفته باشد و در هنگام جوانی نسبت به این صنف واکنش منفی و مجرمانه نشان دهد. (سگالن، ۱۳۷۰: ۹۶)

۲- استعداد های عمومی یا بزه دیدگان مادرزادی

همان گونه که بزهکاران مکرر وجود دارند، ما با بزه دیدگان مکرر نیز مواجه ایم. در هر جامعه عده ای وجود دارند که به کرات نقش قربانی را ایفا می کنند و عده ای بدون هیچ توجیح خاصی، مکرراً قربانی تصادفات و اتفاقات می گردند. به عبارتی سه دسته از افراد وجود دارند که آمادگی ناخودآگاه و استعداد قبلی برای بزه دیده واقع شدن دارند و به همین جهت و نه بواسطه وضعیت های خارجی یا گذرا، توجه بزهکاران را به خود جلب می کنند.

۱- افراد مازوخیست یا خود تنبیه کن که دشمنان سرسخت خود به حساب می آیند. این دسته از افراد که آقای گسن، آنان را به عنوان بزه دیدگان مخفی معرفی نموده است در واقع با رضایت ناخود آگاه خویش، زمینه بزه دیدگی خود را فراهم می نمایند. این گروه بر چند دسته اند: «آزار طلب واقعی» و «آزارگر با تقصیر» که پرخاشگری دیگران را نسبت به خود جهت گیری می کنند. (ماری، فیلیپ ۱۳۸۳: ۵۸۶)

۲- این گروه افرادی هستند که مبتلا به سندرم هایل بوده و نوعی احساس تقصیر و گناه دارند. به زندگی بی علاقه بوده و مبتلا به مالیخولیا و افسردگی شدید می باشند. افرادی هستند که هذیان نمی گویند، فعال و سر حالند، در کارهایشان موفق بوده اند، می پذیرند که زندگیشان نه بهتر و نه بدتر از دیگران بوده است، لیکن از همه چیز بیزار، کسل و ناراحتند و علاقه واقعی به مردن دارند. لذت و شادی زندگی را نمی شناسند، زندگی برایشان تهی و خالی از مفهوم است ولی عادتاً به زیستن ادامه می دهند. هیچ چیز برای آنها جالب توجه نیست و در زندگی همواره، جبر گرایی را ترویج می کنند و بعضاً قربانی بی علاقه خود گردیده، خودکشی می نمایند. (کیدنز، آنتونی ۱۳۷۷: ۸۹)

تحقیقاتی که در زمینه بیماری های روانی صورت گرفته است، به روشنی نشان می دهد که در بسیاری از موارد، شخصیت و ساختار روانی بزه دیده به گونه ای است که خود محرک اصلی جرم بوده، به صدماتی که از طرف مجرم به او وارد شده شدیداً نیاز داشته است بر اساس مشاهدات روانکاوان، بعضی از افراد از یک احساس شدید گناه رنج می برند و برای تسکین این احساس که تحمل آن برایشان مشکل است، به وسایلی متوسل می شوند که برای خود مجازاتی تهیه کنند.

ب) بزه دیدگان آگاه نسبت به بزه دیدگی

با توجه به مطالبی که در قسمت قبل درخصوص بزه دیدگان واقعی که هیچ نقشی در ارتکاب بزه علیه خویش نداشتند مطرح شد، در این قسمت به بررسی بزه دیدگانی که در تحقق جرم

علیه خویش نقش داشته اند پرداخته می شود. این دسته از بزه دیدگان به طرق مختلف در ارتکاب جرم علیه خویش و نیز بزه دیده واقع شدن خویش نقش ایفا می کنند. به عبارتی این افراد به دو روش کلی زمینه های بزه دیده شدن خود را فراهم می کنند. (پیکا، ژرژ ۱۳۷۶: ۲۳)

۱- بزه دیدگی بواسطه نقش بزه دیده (ویژگی های بالفعل)

برخی بزه دیدگان به گونه ایی عمل می کنند که زمینه های ارتکاب جرم از سوی بزهکار را بر خویش فراهم می سازند و در واقع با عمل خود قصد ارتکاب جرم را در بزهکار ایجاد می کنند. ازجمله این موارد می توان به رفتار یا گفتار تحریک آمیز از سوی بزه دیده اشاره کرد. در این حالات قربانی جرم درواقع با بیان کلمات و یا انجام کارهایی بزهکار را نسبت به انجام جرم تشویق می نماید. هرچند که بزه دیده به شخصه چنین نتیجه ایی را از فعل خویش انتظار نداشته باشد. (دوآ، آرت هیمن، ۱۳۸۲: ۶۱) البته شایان ذکر است که در برخی از موارد مانند آنچه که در ماده ۲۶۷ قانون مجازات اسلامی پیش بینی شده است، گاهی مجنی علیه نسبت به بزه ارتكابی رضایت دارد و به همین دلیل جهت قانون گذار آن را از علل رافع مسئولیت دانسته است. در این فرض رضایت مجنی علیه منجر به ارتکاب جرم از سوی فرد خاصی که گاهاً از خویشاوندان یا پرستاران فرد بزه دیده بوده است صورت گرفته و در این فرض بزه دیده با جلب ترحم بزهکار وی را به انجام بزه نسبت به خویش متقاعد می سازد. این گونه موارد درواقع اغلب ایجادکننده انگیزه بزهکاری در فرد مجرم هستند و او را به سوی ارتکاب عمل مجرمانه سوق می دهد، لذا در این موارد است که حتی قانون گذار گفتار و یا رفتار بزه دیده را از علل مؤثر در میزان مسئولیت مرتکب جرم دانسته است.

۲- بزه دیدگی بواسطه ویژگی بزه دیده (ویژگی های بالقوه)

در این فرض بزه دیده بواسطه ویژگی های خاص خود سبب تقویت انگیزه مجرمانه در بزهکار می شود. از مهم ترین موارد این ویژگی ها می توان به همجواری یا نزدیک بودن، جاذب بودن قربانی، قابلیت وصول و دسترسی و اشاره نمود.

۱- همجواری یا نزدیک بودن: هنگامی که افراد از نظر فیزیکی و مادی به یکدیگر نزدیک می شوند امکان بروز اختلافات میان آنها بیشتر شده و در نتیجه امکان تحقق جرم نیز بیشتر می شود. این همان دیدگاهی است که طراحان مکتب شیکاگو از آن بهره جستند و اگرچه بیشتر در جرم شناسی محیط مدار استفاده شده است اما درخصوص بزه دیدگان نیز کاربرد دارد؛ چرا که نزدیکی فیزیکی افراد منجر به افزایش روابط و به تبع، منجر به افزایش تنش ها و در نهایت بزه دیدگی یکی از طرفین خواهد شد. البته این ویژگی در جرایم جنسی بسیار حائز اهمیت است. (ذکایی، محمدسعید، ۱۳۸۷: ۶۴)

۲- جاذب بودن قربانی: جاذب بودن در حالات مختلفی قابل طرح است و می تواند از دیدگاههای مختلفی مورد بحث قرار گیرد. در جرایم جنسی ظاهر قربانی و نوع پوشش او و حتی لحن سخن گفتنش می تواند از موارد جذابیت قلمداد شود. در جرایم مالی میزان ثروت و مکنت بزه دیده علت اصلی جذابیت اوست.

البته برخی موارد هستند که میان تمام بزه دیدگان در جرایم مختلف مشترک است مثل ضعف قربانی. کاملاً معقول است که مجرمین به دنبال افرادی هستند که توان مقابله با آنها را نداشته باشند و بهتر بتوانند به خواست خود برسند.

۳- قابلیت وصول و دسترسی: در بسیاری موارد سهل الوصول بودن بزه دیده نقش عمده در گرایش بزهکار به ارتکاب جرم دارد. خصوصیات شخصی، خانوادگی، شغلی و فعالیتهای رفتارهای بزه دیدگان سبب می شود خود را اهداف سهل الوصول برای تحقق جرم بنمایانند. به عنوان مثال در عمده موارد، خانه ها هنگامی مورد ورود غیرمجاز به قصد سرقت قرار می گیرند که هیچ کس در آن ها نیست و یا افرادی که در مسیرهای تاریک و خلوت تردد می کنند گزینه مناسبی را در اختیار بزهکاران قرار می دهند.

نتیجه گیری

«سبک زندگی» امروزه عنوانی شناخته شده در مباحث جامعه شناختی و مطالعات فرهنگی به شمار می آید. این مفهوم گستره وسیعی از رفتارها، کنش های فردی، روابط فردی و اجتماعی، و مولفه های روانی و فرهنگی را شامل می شود؛ از جمله فعالیت های فیزیکی، اوقات فراغت، خواب و بیداری، روابط اجتماعی، روابط خانوادگی، معنویت، ایمنی و آرامش، تغذیه و... که هر کدام به منزله چارچوب و روشی برای آشکارسازی نوع حیات و زیست افراد به حساب می آیند. پیشگیری از جرم همواره یکی از مباحث عمده و مهم در زمینه حقوق کیفری بوده و در نظام حقوق کشورمان نیز شاهد این توجه ویژه بوده ایم. به طوری که طبق بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی یکی از وظایف اصلی قوه قضائیه «اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم...» تعریف شده است. پیشگیری از جرم می تواند ماهیتی کیفری و یا ماهیتی غیرکیفری داشته باشد. اما امروزه با توجه به اهمیت راهکارها و شیوه های اجتماعی و فرهنگی، توجه به رویکرد غیرکیفری پیشگیری، اهمیتی روزافزون یافته است. چرا که می توان با شناخت عوامل فرهنگی، راه کارهایی فرهنگی نیز برای پیشگیری از وقوع بزه کاری ها و ناهنجاری ها در نظر گرفت و این از تبعات حقوقی و جزایی و اجتماعی جرائم در جامعه می کاهد. این رویکرد، به طور عام، توجه به شاخه ای تحت عنوان «جرم شناسی فرهنگی» را در میان کارشناسان و متخصصان امر جرم و جزا گسترش داده که مبنای آن مطالعه و بررسی علل فرهنگی یا عامل شناسی فرهنگی جرم است. جرم شناسی فرهنگی شاخه ای عام و مادر است که می تواند نظریات مختلف و پراکنده جرم شناسی را حول محور فرهنگ در بر داشته باشد. چنانکه هر جا نظریه ای مربوط به خرده فرهنگ، تعارض فرهنگ ها، فرهنگ های ناشی از همزیستی اجباری، مهاجرت، شهرنشینی و ... مطرح می شود، می توان یک عامل فرهنگی را به عنوان زمینه ساز انحراف شناسایی نمود.

منابع و مآخذ

۱. آقاپور، کمال و نوجوان، داوود (۱۳۹۰)، «پیشگیری وضعی از دیدگاه مکتب حقوقی اسلام»، ویژه نامه دومین کارگاه علمی - کاربردی مدیریت پیشگیری از وقوع جرم و آسیب های اجتماعی تبریز
۲. آقایی، اصغر و همکاران (۱۳۸۶)، «رابطه سبک زندگی و رضایت زناشویی در هنرمندان و مقایسه آن با افراد عادی»، فصلنامه دانش و پژوهش در روان شناسی، ش ۲۲، ص ۱۶۹-۱۸۱
۳. اردبیلی، محمدعلی و حسینی، سید محمد و فرجی ها، محمد (۱۳۸۳)، «پیشگیری از جرم در حقوق کنونی ایران» (میزگرد)، مجله حقوقی دادگستری، شماره های ۴۹ - ۴۸، پاییز و زمستان
۴. اسماعیلی، رضا (۱۳۸۵)، تغییرات سبک زندگی و تحولات نسل های اجتماعی در ایران، تهران، مبین پروژه
۵. اکبری، لایلا (۱۳۸۰)، بررسی شیوه های پیشگیری از بزهکاری کودکان و نوجوانان در قواعد و اسناد بین المللی، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه تهران
۶. ایروانیان، امیر (۱۳۸۸)، «سیاست جنایی، پیشینه تاریخی، ساختار و ویژگی ها»، در تازه های علوم جنایی، تهران، میزان
۷. بکاریا، سزار (۱۳۹۱)، رساله جرایم و مجازاتها، ترجمه دکتر محمد علی اردبیلی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی

۸. بنت، اندی (۱۳۷۹)؛ *فرهنگ و زندگی روزمره*، ترجمه: لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران: نشر مرکز
۹. بورگ، والتر و همکاران (۱۳۸۳)، *روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روانشناسی*، ترجمه احمد رضا نصر و همکاران، ج ۱، تهران، سمت و دانشگاه شهید بهشتی
۱۰. دانش، تاج زمان (۱۳۸۷)، *مجرم کیست، جرم شناسی چیست؟* تهران، انتشارات کیهان
۱۱. دوا، آرت هیمن (۱۳۸۲)، *آزادیهای عمومی و حقوق بشر*، ترجمه یوسف مولایی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، پاییز
۱۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت نامه*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، دوره جدید، جلد ۲
۱۳. ذکایی، محمدسعید (۱۳۸۷)، «تحول الگوهای سبک زندگی جوانان در ایران»، *الگوهای سبک زندگی ایرانیان (مجموعه مقالات)*، زیر نظر سیدرضا صالحی امیری، چاپ اول، تهران: نشر معاونت پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی
۱۴. راهام، جان، (منتشر نشده) «*راهبردهای پیشگیری از جرم در اروپا و آمریکا شمالی*»، ترجمه مؤسسه تحقیقات علوم جزایی و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران
۱۵. رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۹۱)، *رهیافتی نوبه بینان‌های نظری پیشگیری از جرم*، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۸

۱۶. رحمدل، منصور (۱۳۸۳)، «آمار جنایی و کارکردهای آن»، مجله حقوقی دادگستری، شماره‌های ۴۹-۴۸، پاییز و زمستان

۱۷. رضوی زاده، نورالدین (۱۳۸۶)؛ بررسی تاثیر مصرف رسانه ها بر سبک زندگی ساکنان تهران، چاپ اول، تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت ارشاد اسلامی

۱۸. روزبنام، لوریجیو، ویولیس (۱۳۷۹)، پیشگیری از جرم و ساختار محیط، ترجمه رضا پرویزی، مجله امنیت شماره ۱۱-۱۲

۱۹. گسن، ریموند (۱۳۷۰)، جرم‌شناسی کاربردی، ترجمه مهدی کی نیا، تهران

۲۰. ویلیامز فرانکی و دیگران (۱۳۸۹)، نظریه های جرم شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول

منابع لاتین

۱. ADLER, A. (1956), THE INDIVIDUAL PSYCHOLOGY OF ALFRED ADLER , NEWYORK: BASIC BOOKS INC. AMERICAN HERITAGE DIC., (2000).
۲. BERELSON, B AND STEINER, G.A. (2010), HUMAN BEHAVIOUR , HAROUT BRACE & WORLD PUB.
۳. BOURDIEU, P. (2003), DISTINCTION , NEWYORK: ROUTLEDGE & KEGAN PAUL.
۴. BUGAJSKA, J., LASTOWIECKA, E. (2005), "LIFE STYLE, WORK ENVIRONMENT FACTORS AND WORK ABILITY IN DIFFERENT OCCUPATIONS", INTERNATIONAL CONGRESS SERIES, V 1280,
۵. GOVER, A. R., (2004) "RISKY LIFESTYLES AND DATING VIOLENCE: A THEORETICAL TEST OF VIOLENT VICTIMIZATION", JOURNAL OF CRIMINAL JUSTICE, V 32, P 171
۶. KATTRYN, T., DOMINIC, U. (2008), THE PSYCHOLOGY OF LIFESTYLE, LONDON, ROUTLEDGE,

- ۷. PARSONS, T. (1989), THE SOCIAL SYSTEM , NEWYORK: A FREE PRESS PAPER BACK & ACMILLAN. PUB
- ۸. SIMMEL, G. (1990), THE PHILOSOPHY OF MONEY , TOM BOHOMER & PAVID FRISBY (TRANS.), SECOND ENLARGED ED., NEWYORK: ROUTLEDGE

